

حدود ۸۵ درصد از رانندگان که باعث تصادفات مر تبط با خواب می‌شوند، مرد هستند و حدود یک سوم آنها حداکثر ۳۰ سال سن دارند.



**نخستین ایرانی‌هایی که به قطب رفتند**

عیسی و عبدالله امیدوار، دو برادر ایرانی در سال ۱۳۳۳ عزم کردند تا جهان را با تمامی پیچیدگی‌هایش بکاو کنند. از قاره سیاه و قطب جنوب گرفته تا آسیا، قطب شمال، آمریکا و استرالیا! آنها نخستین ایرانی‌هایی بودند که به قطب شمال سفر کردند و ۶ ماه در میان اسکیموها زندگی کردند.

دکتر حسین ناصری از ماجراجوی‌ها و تجربه سفر تازه‌اش می‌گوید

# راه رسیدن از رامسر به قطب شمال

به‌ناز مقدسی! شاید خیلی از ما قطب شمال و زندگی اسکیموها را از همان کتاب جغرافیای دوران مدرسه‌مان شناخته باشیم؛ جایی در شمالی‌ترین نقطه کره زمین که مرزهایش را یخ‌ها و کوه‌های یخی مشخص کرده‌اند. مکانی که تصور زندگی کردن در آن سخت است اما می‌تواند نقطه‌ای باشد که خیلی‌ها آرزوی مسافرت به آن را دارند. درست مثل دکتر «حسین ناصری» که کارش مدیریت ماجراجویی است و ۲۵ ماه در صفا انتظار مسافران قطب شمال ماند تا بالاخره او را خبر داد. ماه نوامبر است و یک سفر ۵ روزه و مهیج را در قطب شمال تجربه کند. اما داستان این که او چگونه توانست راهی این سفر عجیب و مخاطره آمیز شود، ریشه در کودکی سخت و عجیبش داشت. خودش می‌گوید در جوانی اولین نقطه‌ای که آرزو کرده تا به آن جاسفر کند، رامسر بود اما حالا با دنبال کردن آرزوهایش شانس این را دارد که حتی سفر به فضا را هم تجربه کند.



• آقای دکتر، شما به ۷۵ نقطه عجیب جهان سفر کردید، اما قبل از این که وارد بحث سفرهای ماجراجویانه تان شویم، یک سوال مهم پیش می‌آید. این که خیلی از مردم دوست دارند به دور دنیا سفر کنند، اما مشکلات مالی امکان تحقق خیلی از آرزوهای را ایجاد نمی‌کند، سفر کردن هزینه دارد و طبیعتاً پول زیادی می‌خواهد، بنابراین نخستین سوالم را زک می‌پرسم؛ شما چقدر پولدار بودید؟

چه خوب که این سوال را پرسیدید! اتفاقاً من در یک خانواده خیلی فقیر به دنیا آمدم. از یک سالگی از داشتن پدر محروم بودم و مادرم ابدارچی یک شرکت بود. چهار تا بچه بودیم در خانه‌ای کوچک در منطقه فلاح و پشت خط راه‌آهن. مادرم از ۵ صبح تا ۱۰ شب سر کار بود. یادم است که فاصله خانه ما تا محل کارش نیم ساعت پیاده‌روی داشت و او وقت‌های ناهار، غذایی را که از شرکت می‌گرفت، در کیسه‌ای می‌ریخت تا ناهارش را برای ما بیاورد. برای همین تمام این مسیر را می‌دوید، چون اگر نمی‌دوید برای آمدن و برگشتن زمان را از دست می‌داد. خلاصه این که من از همان کودکی به خاطر رسیدن به رویاهایم خیلی درس خواندم، بعد هم با رتبه خوب رشته الکترونیک دانشگاه تهران قبول شدم. همان زمان یک شرکت آلمانی را انتخاب کردم و گفتم می‌خواهم در این شرکت کار کنم، راستش به من خندیدند و گفتند تو هنوز دانشجوئی. گفتم هر کاری باشد، انجام می‌دهم و گفتند اتفاقاً ما نیروی خدماتی نداریم. قبول کردم و کارم را با کارگری در این شرکت شروع کردم و آن قدر تلاش کردم تا دو سال بعد در حالی که مدیر یک بخش شده بودم، از این شرکت بیرون آمدم و کار خودم به عنوان مدیر ماجراجور راه‌اندازی کردم.

• با همه سختی‌های دوران کودکی چه شد که سبک زندگی ماجراجویی و سفر را برای زندگی تان انتخاب کردید؟

من از بچگی همه رویاهایی را که الان هم دارم، داشتم. شب‌هایی که روی پشت‌بام خانه‌مان می‌خوابیدم، ماه را نگاه می‌کردم، با ماه حرف می‌زدم، یک موقع‌هایی بهش بند اویزان می‌کردم و تاب می‌خوردم، یک وقت‌هایی هم با آن رویایی می‌دوم. کنجکاوی بودم که بدانم روی ماه چه خبر است! من یک دفعه ماجراجو نشدم، این حس کنجکاوی و کاوشگری در خون من بود و به واسطه زندگی سختی که داشتم چند برابر هم‌سن‌وسالانم کار می‌کردم، چند برابرشان سختی می‌کشیدم و چند برابر هم فکر می‌کردم. در نهایت یادم است در ۲۳ سالگی روی یک کاغذ شهرهایی که دوست داشتم به آنها سفر کنم را نوشتم. جالب است بدانید نخستین شهری که نوشتم آرزو دارم بروم، رامسر بود. البته به خاطر زیادخواهی و جاه‌طلبی‌ام در لیستم پاریس و ونیز را هم داشتم. این لیست را روی دیوار اتاقم چسبانده بودم تا جلوی چشمم باشد، اما همه به من می‌خندیدند و مستخرام می‌کردند. مثل چند وقت پیش که می‌خواستم به قطب شمال بروم و خیلی‌ها مرا جدی نگرقتند. من رویاهایم را دنبال کردم و می‌کنم.

• از بحث کودکی تان خارج شویم و به زمانی برسیم که شما به آرزوهای تان رسیدید. گفته بودید به نقاط عجیب دنیا سفر کردید. چرا نقاط عجیب؟

بله، ۹۹ درصد مردم فرق بین ماجراجویی و جهانگردی را نمی‌دانند. ببینید رفتن به پاریس جهانگردی محسوب می‌شود یا مثلاً یک جهانگرد وقتی به ایران می‌آید می‌رود اصفهان و شیراز ولی یک ماجراجو می‌رود تنگه چاهکوه قشم. بنابراین سفرهایی که مخاطره آمیز است و ریسک دارد و آدرنالین در انسان بالا می‌رود، می‌شود ماجراجویانه، سفرهای عادی به شهرهای جهان می‌شود جهانگردی.

• جاهای عجیبی که سفر کردید کجاها بوده؟

چند تا از سفرهای مهمم را می‌گویم، مثلاً من grand canyon آریزونا رفتم، یک‌سری آبشارهای خاص در آفریقای جنوبی، غارهای مکزیک و جنگل‌های آمازون. در ادامه همین سفرهای ماجراجویانه هم آخرین سفرم به قطب شمال بود که تازه از آن جا برگشتم.

• چرا قطب شمال را انتخاب کردید؟

نخستین دلیلش بحث مسئولیت‌های اجتماعی بود و من به عنوان سفیر محیط‌زیست ایران در قطب شمال بودم. مسئولیت‌های اجتماعی راجع به انقراض حیوانات قطبی، گرم شدن زمین، ذوب شدن یخ‌ها و زمین پاک.

• ظاهراً شما پرچم ایران و چند پرچم دیگر را هم در قطب افراشته بودید. درست است؟

بله، پرچم ایران، پرچم یونسکو به عنوان سفیر ورزش، پرچم پرستویی به عنوان سفیر سینمای ایران، پرچم یزدانی هم در زمینه موسیقی.

• یزدانی! یک مقصد انتخاب‌های تان جالب است. حداقل در مورد آقای یزدانی که در زمینه موسیقی افراد با سابقه‌تری از ایشان هم داریم. انتخاب‌های تان سلیقه‌ای بود؟

بله، سلیقه‌ای بود، ولی بهر حال من چون خودم موسیقی کار کرده‌ام، رضا یزدانی را نظر تکنیکال خیلی قبول دارم و به نظرم یک موسیقیدان تمام‌عیار است.

• چطور می‌شود به قطب شمال سفر کرد؟ اصلاً آن‌جا که حکومت دولتی ندارد باز هم ویزا لازم دارد؟

خیلی‌ها هستند که ادعا می‌کنند به قطب شمال رفته‌اند مثل خانم الناز شاکردوست اما کاشف به عمل می‌آید که رفته‌اند روسیه و در یک هتل یخی اقامت داشته‌اند. منظورم این است که مناطق هم‌جوار با قطب شمال و جاهایی که انسان زندگی می‌کند و ماشین و هتل هست، طبیعتاً قطب شمال به معنای واقعی‌اش به حساب نمی‌آید. اما این که من چطور به قطب شمال رفتم، باید بگویم ما گروهی بودیم که از نقاط مختلف جهان هم‌دیگر را پیدا و سه نال برای انجام این سفر برنامه‌ریزی کرده بودیم. ضمن این که به رفتن به قطب شمال روایتید و ویژگی‌های شینگن می‌خواهد تا بتوانی از چند کشور اروپایی خارج شوی.

• چطور خودتان را به قطب شمال رساندید؟

با پنج تا پرواز خودم را به فرانز جوزف لند رساندم و از آن‌جا سفر زمینی و دریایی‌مان شروع شد که در آب‌های قطبی کایاک (نوعی قایق) راندم و به یخ‌ها که می‌رسیدیم روی آنها پیاده‌روی داشتیم و گاه‌بامیخ و چکش و داس از یخ‌ها بالا می‌رفتیم و یخ‌نوردی می‌کردیم.

• ظاهراً نسل بومی‌های قطب شمال با همان اسکیموها

منقرض شده، آن نقطه‌ای که شما رفتید، کسی زندگی می‌کرد؟

نه، متأسفانه اسکیموها خیلی سال پیش از بین رفته‌اند. آن قدر زمین گرم شده و شرایط آب‌وهوایی جهان تغییر کرده که شاید باور نکنید، اما حتی قطب هم دیگر شبیه به آن چیزی که قبلاً تصورش را می‌کردیم نبود. یعنی احساس می‌کنی که در داز بین می‌روی.

• حیوانات چطور؟

خرس قطبی بیشتر مشهود است. تعداد زیادی هم وجود داشت. یک بار هم در فاصله ۳۰۰ متری‌مان بود که با دوربین‌هایمان عکس انداختیم. البته یک روز که از کمپ‌مان رفتیم، وقتی برگشتیم متوجه شدیم که خرس آمده و چرخ‌های زده و رفته‌ورد پاهایش هم بود.

• طبیعتاً خرس قطبی خطرناک است. موقع استراحت و وقت‌هایی که در کمپ بودید نمی‌ترسیدید خرس حمله کند؟ یا این که تجهیزات‌تان را بلبله داشتید؟

بله، تجهیزات داشتیم. اول این که اطراف کمپ با سیستم‌های نامرئی تله‌گذاری کردیم و اگر حیوانی نزدیک می‌شد این سیستم‌ها آلام می‌دادند و هم حیوان می‌ترسید و هم ما خبردار می‌شدیم. ضمن این که شب‌ها البته شب که آن جانداشت و ۲۴ ساعت روز بود، ولی منظورم ساعت استراحت و خواب است، هر ۲ ساعت ۲ نفر از مانگه‌پانی‌هایمان تجهیزات‌مان هم کلت و اسلحه بزرگ بود که روز اول آموزش دادند چطور با آنها کار کنیم. البته این اسلحه‌ها حیوان را نمی‌کشد فقط یک ماده بی‌هوشی داشت که او را چند ساعت بی‌هوش می‌کرد تا بتوانیم از آن دور شویم. در واقع یک‌استامینوفن قوی بود. (می‌خندد)

• قطب شمال خیلی جذاب است و خیلی از مردم دوست دارند به این منطقه سفر کنند، اما چیزی هم که در باره شمالگان وجود دارد، این است که وقتی از دور نگاه می‌کنیم طبیعتاً الان که دیگر اسکیموها در آن‌جا وجود ندارد و زندگی در جریان نیست خیلی هم جاذبه دیدنی جز برف و یخ ندارد. شما که قطب شمال را از نزدیک دیدید برایتان چه جاذبه دیدنی داشت؟

به نظر من هر جایی که بیکرو خاص باشد و انسانی در آن زندگی نکند، جای دیدنی دارد. (می‌خندد) منظورم این است هر جایی که در آن تکنولوژی کم و محومی شود مثل نبود ماشین و ترافیک و صدا و موبایل و آنتن به نظر من سرتاسر جاذبه است.

• در قطب چه کار می‌کردید؟

برنامه ما چون تحقیقاتی و اکتشافی و علمی بود، هر روز بعد از خوردن صبحانه راه می‌افتادیم و مسیرهای طولانی را روی یخ راه می‌رفتیم یا ۴ ساعت کایاک‌سواری و یخ‌نوردی می‌کردیم و به یخ‌های قطبی

می‌رسیدیم. بعد دوباره همه این مسیر را برمی‌گشتیم. در واقع تمام این ۳۰۴ شبانه‌روز کار ما همین بود.

• دما چقدر بود؟

از منفی ۱۷ درجه تا منفی ۳۳ درجه. روی یخ‌ها و شب‌ها یعنی خیلی سرد بود.

• تجهیزات تان کامل بود؟

بله، به جز یخچال چون آن‌جا خودش شبیه یخچال بود، ما همه چیز داشتیم.

• عجیب‌ترین چیزی که در قطب شمال دیدید، چه بود؟

عظمت کوه‌های یخی، ولی یکی از عجیب‌ترین و غم‌انگیزترین صحنه‌هایی که حتی وقتی با آن مواجه شدیم، گریه‌مان گرفت این بود که با چشم خودمان می‌دیدیم یخ‌ها با چه سرعت و چه حجمی آب می‌شوند و می‌ریزند و قطب جلوی چشم ما از بین می‌رود. متأسفانه دولت‌ها و مردم دنیا الان متوجه فاجعه‌ای که چند دهه آینده برای زمین رقم خواهد خورد و خیلی از کشورها زیر آب خواهند رفت، نیستند.

• اگر مردم متوجه شوند چه کاری باید انجام بدهند؟ اصلاً چه کاری می‌شود انجام داد تا جلوی این فاجعه را برای نسل‌های بعدی که قرار است روی کره زمین زندگی کنند بگیریم؟

واقعیتش این است که مردم کاری از دست‌شان بر نمی‌آید. این فاجعه در دست‌های سیاست‌مداران جهانی است که کاری می‌کنند زمین گرم شود. تولید گازهای گلخانه‌ای و ساخت اسلحه‌ها و انفجارها که باعث سوراخ شدن لایه اوزون شده دست قدرت‌های اول جهان رقم خورده و اصلاً نسل‌های بعدی انسان‌های کره زمین برای شان مهم نیست و در نهایت با سنگدلی و ظلم هر چه تمام‌تر طبیعت را از بین می‌برند. مثل همین آتش‌سوزی که در جنگل‌های آمازون اتفاق افتاده و در حال از بین رفتن است. من به آمازون رفتم و با مرمانش زندگی کردم. واقعا آنها یکی از مهربان‌ترین آدم‌های جهان هستند. مهربان واقعی، نه می‌دانند طمع چیست نه ماشین و لباس و خانه‌ای دارند که فخر بفرورند. اما متأسفانه جنگل‌ها به سرعت در حال سوختن هستند و گونه‌های حیوانات و گیاهان در حال از بین رفتن هستند.

• شما معتقدید به عنوان سفیر محیط‌زیست به قطب شمال سفر کردید. ضمن این که الان سفیرهای زیادی برای محیط‌زیست فعالیت می‌کنند و سفرهای مختلفی هم می‌روند. اما سوال من این است که به نظر شما واقعا این نوع سفرها می‌تواند به محیط‌زیست کمکی کند یا بیشتر جنبه نمادین دارد؟

واقعیت این است که ما کار خودمان را می‌کنیم، اتفاقی که از طرف ما می‌افتد این است که ما می‌توانیم اطلاع‌رسانی کنیم، اما نمی‌توانیم جلوگیری کنیم. چون مردم و ما تصمیم‌گیرنده نیستیم، اما به هر حال می‌شود در خیلی از زمینه‌ها فرهنگ‌سازی کرد. مثلاً یک موضوع جالبی که در سفر به قطب شمال با آن برخورد کردم این بود که ما به سختی در حال یخ‌نوردی و بالا رفتن از یک کوه یخی بودیم که یک تکه از کاغذ آدامس یکی از بچه‌های گروه از حبیبش درآمد و افتاد پایین. باورتان می‌شود که این مسیر سخت را که زمان زیادی طول کشیده بود بالا بیاید برای برداشتن این تکه کاغذ دوباره برگشت؟! این نگاه درست یک فعال محیط‌زیست و انسانی است که برای طبیعت و کره زمین ارزش قایل می‌شود. در واقع این نوع رفتارها است که می‌شود در زمینه فرهنگ‌سازی روی آن کار کرد.

